



نقش راویان در تکوین حماسه

شاهنامه فردوسی

چکیده

کشور
ایران از جمله
کشورهایی است
که دارای قدمت و

تمدن کهن است و از همین رو آثار و اساطیری دارد که از گذشته پربارش حکایت می‌کنند. ما با مطالعه در آثار و اساطیر کشورمان درمی‌یابیم که بخشی از این حماسه‌های ملی هنگام پیدایش قومیت ایرانی شکل گرفته است. هنگام استقرار قوم آریایی در ایران و جدایی آن‌ها از نژاد هند و مهاجرت به آسیای مرکزی، شمال دریای خزر و سکونت دائم در ایران، از جانب مهاجمان خارجی کشورشان مورد تجاوز و هجوم قرار می‌گرفت. ایرانیان برای کسب استقلال و مقاومت در برابر متجاوزان با آن‌ها به مبارزه می‌پرداختند. در این میان شجاعت و پهلوانی‌های عده‌ای از سپاهیان و سرداران مورد توجه قرار گرفت و این شجاعت‌ها سبب ساخت داستان‌هایی شد که بعدها سینه به سینه و نسل به نسل در میان اقوام می‌گردید و با شاخ و برگ دادن به این پهلوانی‌ها عده‌ای به‌عنوان راوی و میهن‌دوست آن‌ها را ثبت می‌نمودند و به راویان نسل‌های بعد انتقال می‌دادند. کم‌کم این داستان‌ها بعد زمانی و مکانی خود را از دست دادند و به حماسه و اسطوره تبدیل شدند. قطعاً در این میان نقش راویان چه راویان شفاهی و چه کسانی که این حماسه‌ها را ضبط و یادداشت می‌نمودند در تکوین این حماسه‌ها غیرقابل انکار است. اگر اینان نبودند می‌توان ادعا نمود که کشور ایران دارای این همه حماسه ملی نبود.

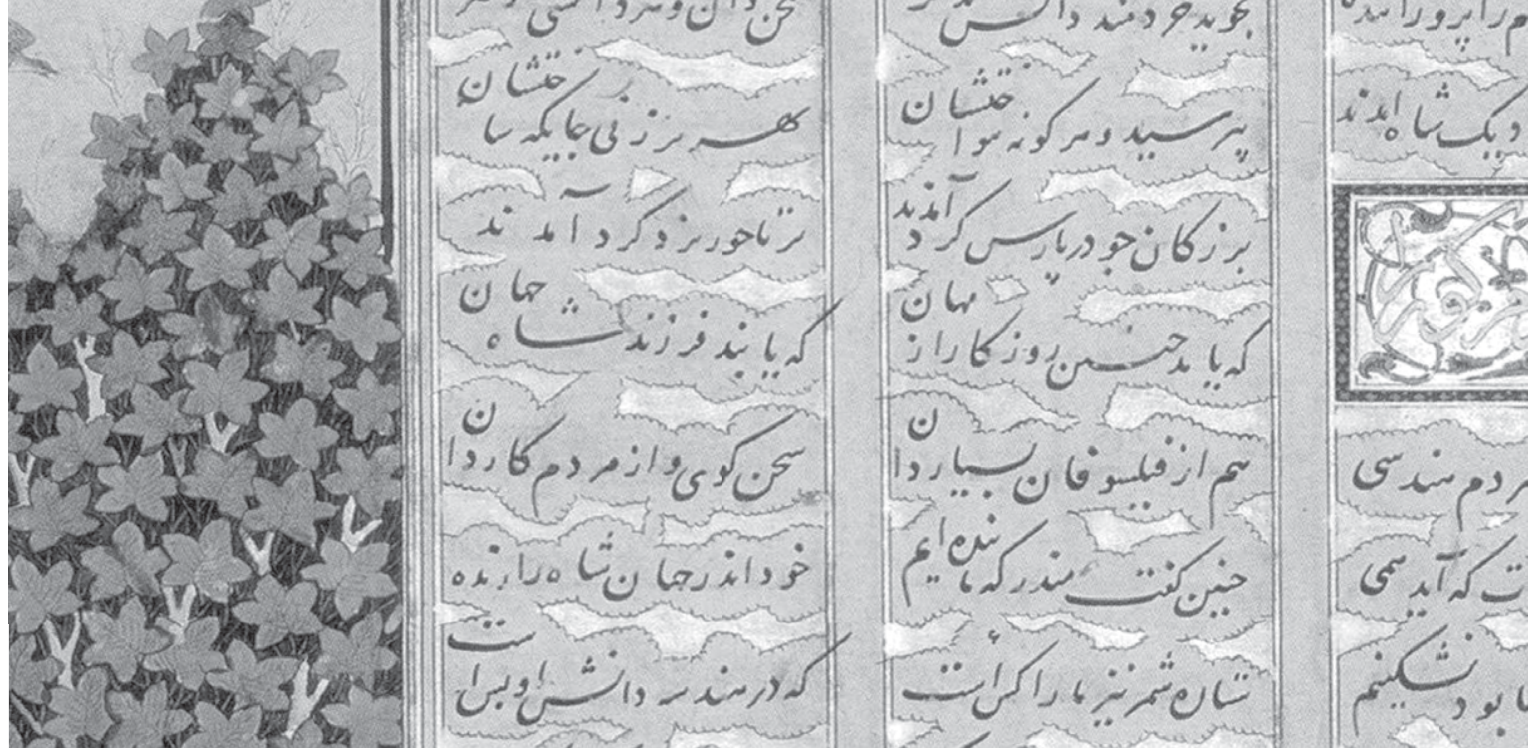
کلیدواژه‌ها: راویان، حماسه، ملی، نقش، ایران.

مقدمه

همان‌گونه که می‌دانیم و در آثار حماسی و اساطیری کشورمان نمایان است، هیچ اثر حماسی خلق نمی‌شده است مگر آنکه شاعران حماسه‌سرا از راوی یا روایانی به‌عنوان منبع استفاده می‌کرده‌اند. با اندک دقتی در شاهنامه مشاهده می‌شود که در این اثر بزرگ حماسی، همچنان که خود بارها بیان داشته است، از روایانی با نام‌های مختلف استفاده شده است. پس، حماسه با نام این راویان در ادبیات تمام ملل و به‌ویژه در ادبیات غنی و پربرابر حماسی کشورمان گره خورده است. این راویان در شکل‌گیری حماسه‌ها بی‌شک نقش اساسی بازی کرده‌اند.

«راوی به معنی روایت‌کننده در ادبیات داستانی شخصی است که داستان و وقایع را روایت کند و بر دو گونه است: ۱. راوی اول شخص، که دارای هویت واقعی و محسوس است، ۲. راوی سوم شخص که در آن، راوی در متن داستان آشکار نیست و در حوادث آن شرکت ندارد. نقل‌کننده و بازگوینده سخن از کسی و در اصطلاح روایت‌کننده شعر و داستان. در ادبیات عربی راوی شعر به کسی گویند که حافظ شعر باشد و قصیده شاعری را با لحن شیوا و آواز خوش در مجالس بخواند.» (دایرةالمعارف بزرگ نو، مدخل راوی)

دکتر علی باژوند
دبیر و مدرس دانشگاه آزاد و پیام نور اهواز



«داستان‌ها و روایات قدیم اگرچه مأخذ و منشأ حماسه‌اند ولی به تنهایی از مزایای یک منظومه حماسی عاقل می‌باشد و در آوردن آن‌ها به صورت کامل حماسی یقیناً نتیجه طبع و هنرمندی وقاد و قدرت استادی است که همت بر نظم آن گمارد. این عمل از راه افزودن عناصری صورت می‌گیرد که بعضی از آن‌ها تنها معنوی و بعضی دیگر کلامی و لفظی است. آهنگ پهلوانی و طرز بیان و انتخاب کلمات و عبارات و دقت در استفاده از آنچه برای تحریک حس پهلوانی مردم لازم است، چون جملگی با هم گرد آیند باعث می‌شوند که یک روایت پهلوانی ساده و غیر محرک و خشک به منظومه حماسی زیبا و محرک و دلپذیری مبدل شود. (صفا، ۱۳۸۹: ۱۱)

اسطوره‌ها، روایت‌های پهلوانی و داستان‌های گوناگون غنایی - حماسی، از دیرزمان و پیش از آنکه در دفترها و مجموعه‌ها فراهم آورده و نگاشته شوند، به گونه گفتاری و در قالب نقل‌های سینه به سینه در میان توده‌های مردم نشر می‌یافته و روایان و نقلان حرفه‌ای، میانجی این نشر و انتقال بوده‌اند و یا از مادران و پدران به فرزندان و از نسلی به نسل دیگر می‌رسیده است.

امروزه از روایتگری و ناقلان داستان‌ها و سروده‌های کهن آگاهی چندانی نداریم و نام و نشان و چگونگی کنش فرهنگی‌شان همه در غبار روزگاران ناپدید شده است. در روزگار اشکانیان (پارتیان) گروهی از اینان به عنوان «گوسان» شناخته می‌شدند و خنیاگران و سرودخوانان آن زمان به‌شمار می‌آمدند. «گوسان»ها در دوران ساسانیان نیز کار سرودخوانی و نقل روایت‌ها و یادگارهای کهن خاندانی یا قومی را عهده‌دار بودند و برخی از آنان تا بدان پایه چیره‌دست بودند که مانند پهلبد (باربد) به دربار شهریاران نیز راه می‌یافتند. بعدها اشاره‌های مبهمی به کار اینان در پاره‌ای از متن‌های تاریخی و فرهنگی عربی‌زبان و فارسی‌زبان به ثبت رسیده است.

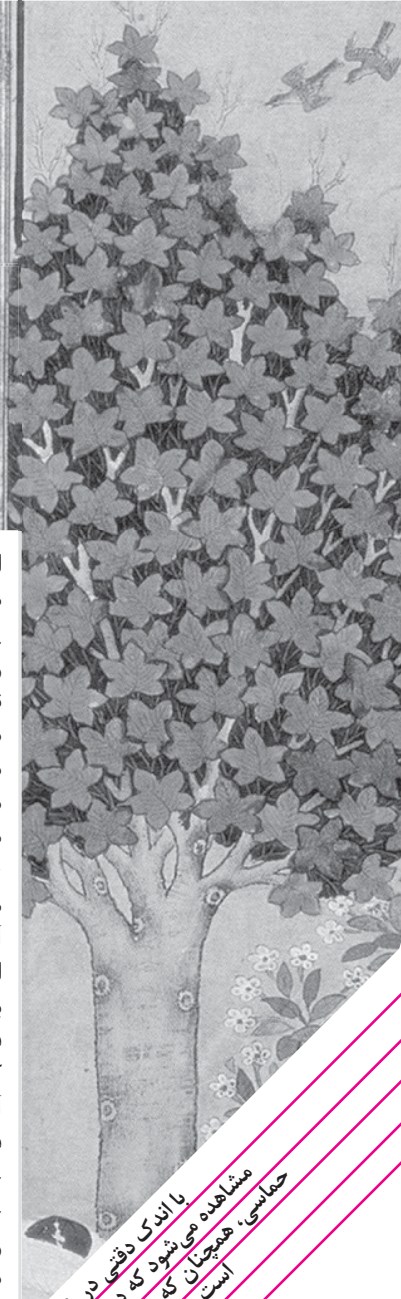
از مجموع این اشاره‌ها و یادکردها چنین برمی‌آید که کار و کوشش این گروه، جدا و همسو با تلاش فراهم‌آوردندگان و نگارندگان روایت‌های تاریخی و داستانی، از جمله سرچشمه‌ها و پشتوانه‌های مهم پیوندیابی و شکل‌گیری و تدوین گام به گام حماسه ملی بوده است. در روزگاری که

کار سوادآموزی و توانایی خواندن و نوشتن، بسیار کم‌دامنه و منحصر به خاندان‌های چیره‌دست و فرمانروا بوده است، این روایان و سرودخوانان و قصه‌گویان، کارگزاران عمده و نقش‌ورزان اصلی در نگاهداری و انتقال سنت‌های دیرینه بوده و با پذیرة گسترده توده‌های مردم دوستدار حماسه روبه‌رو می‌شده‌اند.

چندین سده کوشش دل‌سوزانه و پیگیر لازم بود تا این گنجینه پراکنده و عظیم از یادها و زبان‌ها به دفترها راه یابد و ماندگار شود. این کاری بود که دست کم از میانه عصر ساسانی با فراهم آوردن انبوهی از روایت‌ها و داستان‌های کهن در خوتای نامگ/ خدای نامه و دفترها و مجموعه‌های دیگر، که در بخش پیشین از پاره‌ای از آن‌ها یاد کردیم، آغاز شد و پس از فروپاشی حکومت ساسانیان نیز به گونه‌ای دیگر ادامه یافت. هر چه از آغاز اسلام به سوی سده چهارم (روزگار فردوسی) می‌آییم، نشانه‌های این کوشش پرنرنگ‌تر و نمایان‌تر می‌شود.

حماسه‌پژوهان جهان برآن‌اند که پایه‌های هیچ حماسه‌ای نمی‌تواند یکسره بر پشتوانه‌های نوشتاری و مجموعه‌های فراهم آورده فرهیختگان و نخبگان استوار باشد و حماسه‌سرایان سرآمد و کامیاب، آنان‌اند که افزون بر داشتن چنان پشتوانه‌هایی، از سرچشمه‌های پویای روایت‌های زبانی مردمی نیز سیراب شوند. از همین روست که ما در پاره‌های بازمانده از مجموعه‌های داستانی و حماسی فراهم‌آورده در سده‌های نخستین پس از اسلام و نیز در مقدمه شاهنامه ابومنصوری، یعنی تنها بخش باقی‌مانده از این اثر، اشاره‌هایی به این گونه روایان و ناقلان داستان‌ها می‌یابیم.

همچنین یکی از گویاترین و روشن‌ترین رهنمودها به کار روایان و سرودخوانان را در تاریخ بخارا در دست داریم که نرشخی (درگذشته در ۳۴۸ ق) آن را در فاصله سال‌های ۳۴۳-۳۳۱ ق. (یعنی روزگار کودکی و جوانی فردوسی) تألیف کرده است. وی در گزارش داستان سیاوش می‌نویسد: «هل بخارا را بر کشتن سیاوش، سروده‌های عجیب است و مطربان آن سروده‌ها را کین سیاوش گویند و محمدبن جعفر [منظور نرشخی مؤلف کتاب است] گوید که از این تاریخ، سه هزار سال است.»



ما اندک دقتی در شاهنامه
مشاهده می شود که در این اثر بزرگ
حماسی، همچنان که خود پاره های بیان داشته
است، از روایاتی با نام های مختلف
استفاده شده است

اکنون پرسیدنی است که آیا در همان زمان نگارش تاریخ بخارا، مردمان توس (زادگاه فردوسی) و دیگر شهرهای خراسان، به یاد سیاوش و دیگر نامداران حماسه ملی، سرودها و روایت‌هایی را در گردهمایی‌هایشان نمی‌خوانده و برای یکدیگر نقل نمی‌کرده‌اند و فردوسی کودک یا نوجوان، شنونده و به یاد سپارنده آن‌ها نبوده است تا بعدها به هنگام پیوستن و سرودن شاهنامه، آن‌ها را با پشتوانه‌های نوشتاری‌اش در آمیزد و بدان‌ها ساختار نهایی ببخشد؟

در همین راستا، ابوریحان بیرونی (در گذشته در ۴۴۰ ق) در «آثار الباقیه» پاره‌ای از روایت‌های داستانی کهن ایرانیان را می‌آورد و آشکارا و به تأکید می‌گوید که آن‌ها را از کسانی چون آذر خور مهندس، ابوسعید احمد سگری مهندس و ابوالفرج ابراهیم زنجانی شنیده است.

باز هم جای پرسش است که وقتی بیرونی دانشمند هم‌روزگار فردوسی به منزله یک تاریخ‌نگار و جامعه‌شناس، روایت‌های کهن را که از معاصرانش شنیده است در کتابش می‌آورد، آیا دلیلی برای دو دلی و ناباوری نسبت به این امر داریم که فردوسی حماسه‌سرانیز در فرایند دستیابی به همه پشتوانه‌ها و خاستگاه‌های نوشتاری و گفتاری کارش، از جمله به گفته‌های چنین کسانی از مردمان روزگارش گوش سپرده باشد؟

روایات و حکایات مذکور آخر کار منتهی به تاریخ‌های مدون گشت و احیاناً بر آن‌ها افزوده شد اما به هر حال روایاتی پراکنده و بی‌نظم بود که هر قسمتی از آن را کسی به یاد داشت و برای گردآوردن مجموع آن‌ها نهضتی و اقدامی لازم بود. این کار بزرگ اغلب و نزدیک به تمام موارد به همت کسانی صورت گرفت که به ذکر مفاخر ملی و بیان پهلوانی‌ها و قهرمانی‌های نیاکان خویش علاقه داشتند. نویسندگان مذکور و پس از ایشان شاعران داستان‌ها و روایات و قطعات پراکنده یاد شده را گردآوری کردند و از آن اثری واحد پدید آوردند ولی همواره در همه جا کوشیدند که شکل اصلی داستان‌ها محفوظ بماند و در اساس روایات تغییری حاصل نشود.

شاعری که بدین کار خطیر دست می‌زد اگر صاحب روحی ملی بود و در اثر خود هیچ‌گاه از این روح و معنی دور نمی‌شد، اثر او به سرعتی تمام میان مردم شهرت می‌یافت و دهان به دهان می‌گشت و از آن نسخه‌ها بر می‌گرفتند و می‌پراکندند و راویان به جای نقل و روایات پراکنده پیشین از آن استفاده می‌کردند و بالنتیجه داستان‌ها و روایات پیشین اندک اندک از میان می‌رفت و اثری از آن‌ها در میان مردم بر جای نمی‌ماند و همین امر همواره مایه اشکال بزرگی در مقایسه این منظومه‌های حماسی با مأخذ اصلی آن‌هاست.

اما این قاعده مسلم و بدیهی است که یک منظومه حماسی ملی تنها در موردی مایه فراموش شدن مأخذ می‌گردد که با آن‌ها مطابقت کامل داشته باشد؛ به نحوی که با وجود آن حاجتی بدان مأخذ متشنت و نامنظم و غیرفصیح که اغلب محدود به روایات شفاهی است در میان نباشد. (صفا، ۱۳۸۹: ۱۴-۱۳)

دنیاله مطلب در وبگاه نشریه

در همین راستا، ابوریحان بیرونی (در گذشته در ۴۴۰ ق) در «آثار الباقیه» پاره‌ای از روایت‌های داستانی کهن ایرانیان را می‌آورد و آشکارا و به تأکید می‌گوید که آن‌ها را از کسانی چون آذر خور مهندس، ابوسعید احمد سگری مهندس و ابوالفرج ابراهیم زنجانی شنیده است.

باز هم جای پرسش است که وقتی بیرونی دانشمند هم‌روزگار فردوسی به منزله یک تاریخ‌نگار و جامعه‌شناس، روایت‌های کهن را که از معاصرانش شنیده است در کتابش می‌آورد، آیا دلیلی برای دو دلی و ناباوری نسبت به این امر داریم که فردوسی حماسه‌سرانیز در فرایند دستیابی به همه پشتوانه‌ها و خاستگاه‌های نوشتاری و گفتاری کارش، از جمله به گفته‌های چنین کسانی از مردمان روزگارش گوش سپرده باشد؟

روایاتی که فردوسی به گفتار از خاستگاه‌هایش، به‌ویژه شاهنامه ابونصری و - به احتمال - گاه نیز در اشاره به کسانی که خود بی‌میانجی، روایت‌هایی را از ایشان شنیده بوده است، «دهقان»، «سخن گوی دهقان»، «گوینده دهقان»، «پرمایه دهقان»، «دهقان آموزگار»، «دهقان دانش‌پژوه» و مانند آن می‌خواندشان و در جاهایی - حتی - به اسم و رسم از آن‌ها یاد می‌کند، در واقع گسترش بخشان و - به تعبیر دیگر - ویراستاران و کامل‌کنندگان روایت‌های نوشتاری (به‌ویژه فراهم‌آورده‌های دستگاه‌های درباری و دینی) بوده‌اند و نقش عظیمشان را در تدوین حماسه‌ای چنین زنده و پویا و مردمی و داستان‌هایی بدین گونه رنگین و نگارین و دلپذیر و شورانگیز، نمی‌توان دست‌کم گرفت.

بررسی همه پیکره حماسه ایران و کاوش و ژرف‌نگری در ساختار این اثر و طیف بسیار گسترده درون‌مایه‌ها و دیدگاه‌های آن، به خوبی نشان می‌دهد که هرگاه آب‌های زلال و جوشان چشمه‌ساران روایت‌های زبانی مردمی به رود آرام روایت‌های نگاشته رسمی فرو نمی‌ریخت، داستان‌های حماسی ما هم اگر هم در یک مجموعه فراهم می‌آمد و شکل می‌گرفت، دست بالا اثری خشک و عبوس و ملال‌انگیز و تاریخ‌گونه می‌شد، هم از آن سان که در بخش سروده دقیقی و آورده در شاهنامه می‌بینیم و یا از آن دست که در